سخن مدیر مسئول

بسم الله الرحمن الرحیم

۱. یکی از محکمات آیات در قرآن، این آیه است که: ﴿**لیس کمثله شیء**﴾ (شوری (۴۲) / ۱۱) و مشابه این مضمون در موارد دیگر، مانند آیهٔ ﴿**قل هو أللّه احد**﴾ (اخلاص (۱۱۲) / ۱). این حقیقتِ خردپسند و خردپذیر، همان است که در روایات ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام، تفسیر آن بیان شده است؛ ازجمله بیان راهگشای امام رضا علیه‌السلام که فرمود: «**کنهه تفریق بینه و بین خلقه، و غیوره تحدید لماسواه.**» (التوحید، ص ۳۶) تفصیل این اجمال، در جای خود باید گفته آید.

۲. پیامبر خدا سفیر خدای واحد احد است. پس او نیز در زمان خود، در میان تمام آفریدگان بی‌مانند است. این ویژگی در مورد خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله بروز بیشتر دارد؛ چرا که حضرتش، در مراتب خلقت، نخستین پیامبر بوده، گرچه در مأموریّت، آخرینِ آنان باشد. (نک: بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴) افزون بر آن، حوزهٔ نبوّت و رسالتش، فرازمانی و فرامکانی است. پس او از تمام آفریدگان برتر است، چه آنها که قبل از او گام در جهان نهاده‌اند و چه کسانی که پس از او به دنیا می‌آیند. آیات و روایات در این معنی، فوق تواتر است. همین حقیقت، معنای آیهٔ ﴿**قل إنّما بشر مثلکم**﴾ (الکهف (۱۸) / ۱۱۰) را روشن می‌سازد که وجه شبه در اینجا، فقط مخلوق بودن است، نه ویژگی دیگر. (تفسیر برهان، ج ۳)

۳. عقل حکم می‌کند که بشر نمی‌تواند برای خود پیامبر انتخاب کند. انسانی که در ژرفای چاه افتاده، نمی‌تواند رشته‌ای به بالای چاه بیفکند و دست خود را بر آن بگیرد و بالا رود؛ بلکه چنین رشته‌ای ـ به حکم عقل ـ باید اوّلاً از طرف فردی در بالای چاه به درون آن افکنده شود؛ ثانیاً کسی که این طناب را به چاه می‌افکند، باید

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

از هر جهت فردی مطمئن باشد؛ ثالثاً باید انسانِ درون چاه افتاده، نسبت بـه آن طناب و صاحب آن شناخت درست پیدا کند. پس از این مراحل، اختیار با اوست که آن رشته را به عنوان دستاویز خود بگیرد یا نه. این تمثیل در فهم معنای کریمهٔ ﴿**و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا**﴾ (آل عمران (۳) / ۱۰۳) مفید تواند بود. «**حبل الله**» فقط از سوی خداوند تعیین می‌شود نه دیگران؛ حتّی اگر دانشمندترین دانشمندان بشر باشند. این حقیقت خِردپذیر درکتاب سترگ الاهی بدین عبارت بیان شده که: ﴿**الله أعلم حیث یجعل رسالته**﴾ (انعام (۶) / ۱۲۴)

۴. رسول خدا ﷺ به حکم محتوم الاهی، در دنیا عمری محدود دارد. کریمهٔ ﴿**کلّ نفس ذائقة الموت**﴾ (عنکبوت (۲۹) / ۵۷) و ﴿**إنّك میّت و إنّهم میّتون**﴾ (زمر (۳۹) / ۳۰) آن گرامی را نیز در بر می‌گیرد. پرسش اساسی این است که پس از او، تکلیف هدایت امّت چه می‌شود؟ اوامر الاهی مانند امر به تقوا و عبادت و اخلاص یـا دوری از معصیت و شبهه و بدعت، اوامر جاودانه‌اند؛ در حالی که تعیین و تبیین مصادیق آنها در هر زمان، به مبیِّنِ منصوب از طرف خداوند حکیم نیاز دارد. این نیاز، در تمام گسترهٔ فراخ نبوّت حضرتش مطرح است؛ یعنی درگسترهٔ فرازمانی و فرامکانی، در هر زمین و هر زمینه تا قیام قیامت.

۵. بشر برای تأمین این نیاز و دستیابی به پاسخ پرسشهای نوپدید خود، به چه کسی روی آورد؟ می‌دانیم که در دنیای ما، صورت بر سیرت غلبه دارد و باطنِ انسانها در ورای ظاهر آنهاست. بدین روی، منافقان مجال می‌یابند تا دو روی و چند رنگ و صد زبان باشند؛ برخلاف قیامت که در آن: ﴿**تبلی السرائر**﴾ (طارق (۸۶) / ۹) و ﴿**برزوا لله الواحد القهار**﴾ (ابراهیم (۱۴) / ۴۸). در روز جزا، برخورد منافقانه امکان ندارد؛ چون سیرت انسانها در صورت آنها نمودار می‌شود.

در هر حال، در این دنیا بشر چه کند تا جانشین پیامبر را بشناسد؛ یعنی کسی را که تداوم دهندهٔ راه اوست، به نحو صحیح و بدون بدعت و تحریف، به گونه‌ای کـه بتوان به آن جانشین، اطمینان یافت و با آرامش خاطر، به او دل و جان سپرد؟ از یاد نبریم که عمر محدود انسان در دنیا ـ که مزرعه‌ای برای آخرت نامحدود و بی‌پایان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

است ـ عرصهٔ آزمون و خطا نیست.

۶. ضرورت «نص» در امامت، بدیههٔ عقل است. همین چند نکتهٔ کوتاه و کلیدی که بیان شد، چنین ضرورتی را به خوبی می‌رساند. سؤال این است: چه عاملی سبب می‌شود که برخی از انسانها این بدیههٔ عقلی را انکار کنند یا نادیده گیرند یا به توجیه آن دست یازند؟ پاسخ بسیار آسان است و بسیار تلخ؛ همان که در مواردی مشابه، کتابِ مبین الاهی روشن ساخته است:

ـ **و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلماً و علوّاً.** (نمل (۲۷) / ۱۴)

ـ **فما اختلفوا إلّا من بعد ما بغیاً بینهم.** (جاثیه (۴۵) / ۱۷)

ماجرا به یک نقطه می‌رسد: ظلم، برتری‌طلبی، توجیه محوری، بغی و در یک کلام: «آلودگیِ درونی». به تاریخ بنگریم؛ آیا جز این واقعیّت تلخ، چیزی می‌بینیم؟

۷. اگر درون خود را از این آلودگیها بشوییم، حقیقتی را که در کلام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیان شده، به زلالیِ آب و روشنی آفتاب می‌بینیم. حضرتش فرمود: **«لایقاس بآل محمّد من هذه الأمّة أحد»** (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲).

مگر جز این تواند بود؟ امام، جانشین پیامبری است که در میان مردم زمان خود، بی‌مانند است؛ و پیامبر، سفیر خدایی است که مطلقاً شبیه و نظیر ندارد. و در وصف او ـ از زبان نمایندگان معصومش ـ می‌خوانیم: **«لایُدرك بالحواسّ و لایُقاس بالناس»** (التوحید، ص ۴۷) پس امام نیز ـ در رتبهٔ مخلوق بودن خود ـ با مردم، قابل قیاس نیست. طبعاً مقام او در ظرف کوچک درک و فهم آنها نمی‌گنجد. کسی را که در فهم شخصیّت او عاجز مانده‌ایم، چگونه می‌توانیم شخص او را از میان مردمانِ چندرنگ و چند روی، بازشناسیم؟

۸. در فضای معرفتیِ سالم که انسانها مبنای نقلی ـ عقلیِ «عدم قیاس» را گردن نهند، جایگاهِ ناگزیرِ «نص» در امامت، روشن است؛ امّا سخن در این است که اندیشمندانی چند، بر مبنای یافته‌های محدود بشری، اصل عدم قیاس را در توحید نپذیرند و مبانی دیگری همچون وحدت وجود و تشکیک در وجود را مطرح کنند. پاسخ به آن مبانی، مجالی دیگر می‌طلبد. ولی پیامد آن مبانی، این است که پیامبر را

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

از جنس و سنخ بشر بدانند؛ با تمام محدودیتها و نقصها و عجز و ضعفهای بشری. این مدّعا نیز پاسخی درخور خود می‌طلبد. پی‌آمد بعدی آن پندارهای غلط، این است که امام را همچون امّت یا کمی بالاتر از آنها پندارند. این پندار باطل، سده‌های دراز، مکتب خلفا را از سویی، و اندیشمندان غربی را از سوی دیگر، به خود مشغول داشته است؛ دهها کتاب تحلیلی براساس آن پدید آورده‌اند و صدها دانش آموختهٔ این مکاتب، در سراسر جهان، به ترویج این اندیشه می‌پردازند. در این گفتار کوتاه، برای سهولت مفاهمه، آن را «مکتب قیاس» می‌نامیم.

۹. در «مکتب قیاس»، همهٔ حقایق، باید از صافیِ اندیشهٔ محدود و کوته‌نگرِ بشر بگذرد، وگرنه سرنوشتی جز انکار یا توجیه یا بی‌توجّهی بدان ندارد. ظهور آثاری حتّی به عنوان تفسیر قرآن که معجزات روشن پیامبران را به شکل مادّی توجیه می‌کند، یکی از ثمرات این مکتب است. امّا مطلب منحصر به این نیست. به این ساختارها نیز توجّه شود که برای هریک، نمونه‌های عدیده می‌توان یافت:

□ تحلیل شریعتها بر مبنای شباهت آنها و در نتیجه: رسیدن به نظریهٔ اقتباس یکی از دیگری.

□ تحلیل «حقایق آسمانی» بر مبنای «حوادث زمینی» و در نتیجه: حقایق را معلول حوادث دانستن.

□ محوریّتِ نگرش تاریخی در بررسی تمام نصوص دینی و در نتیجه: رسیدن به نظریهٔ تکامل دین در فرآیند تاریخ.

□ نگرش ظلمانی زمینی به حقایق نورانیِ آسمانی و در نتیجه: تعبیر از آن حقایق با عبارت: نظریه، فرضیه، دکترین، تئوری، ایدئولوژی و مانند آنها.

□ دیدگاهِ **«نؤمن ببعض و نکفر ببعض»** در مورد حقایق دینی و در نتیجه: گزارشِ گزینشی از منابع و نصوص الاهی.

□ اصالت دادن به اندیشه و نشاندن «تفکّر» در جایگاه رفیع «تعقّل» و در نتیجه: ترجیح «شکّ» بر «یقین».

۱۰. حضرت آیت‌الله لطف الله صافی گلپایگانی، در یکی از نوشتارهای ارزشمند

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

خود ـ که تاکنون منتشر نشده ـ این پدیده را چنین تبیین می‌کند:

این گروههای به اصطلاح روشنفکر، بیشتر، کتابهایی را پیرامون اسلام و عقاید مسلمین می‌پسندند که بیشتر بی‌باکانه و گستاخانه حمله به مبانی دین کرده باشند و مسلّمات بین مسلمین را مورد تردید یا انکار قرار داده باشند. اینها در این مقوله‌ها به نوشته‌ای ارج می‌نهند که به هر شکل شده باشد ـ اگرچه با استناد به یک رأی شخصی مردود و یا یک حدیث مجعول یا متروک هم شده باشد ـ به عقاید مسلّم حمله نموده و آنها را در معرض انکار یا تردید قرار دهد.

این روش فعلاً مُد و رایج است و کتاب تردیدآفرین را، این گروه‌ها به مراتب بیشتر از کتاب ایمان‌آفرین ـ که جهت اثبات مبانی عقیدتی نوشته شده باشد ـ می‌پسندند. و اصولاً نسبت به کل ادیان و مبانی مقبولهٔ ملل و امم، این شکل نگارش را که نافی آن مبانی یا تردیدآفرین باشد، می‌پذیرند و آن را نشان روشنفکری می‌گویند؛ به شرط اینکه نویسنده در تلاشها، در خلق تردید در بین معتقدان به یک دین، منظورش اثبات دین دیگر نباشد؛ چون این گروهها مایل‌اند در مبانی اعتقادی همهٔ ملل ـ با کاوش در گفته‌های نادر و کنار مانده و بهانه‌های دیگر ـ تردید ایجاد نمایند.

و خلاصه نزد اینان، چنین کسی که بتواند روشی را در نوشته‌هایش دنبال کند که عقیدهٔ جامعه را به ماوراء مادّه، رد و بی‌اعتبار سازد، کتابش مطلوب‌تر و مرغوب‌تر از کتاب آن کسی است که بخواهد آن عقیده را ـ اگرچه با محکم‌ترین دلائل عقلی و سمعی ـ اثبات نماید.

۱۱. آیت‌الله صافی گلپایگانی در بخشهای دیگری از این نوشتار، به ابعادی دیگر از این پدیدهٔ زشت می‌پردازد که با نقل عین جملات ایشان، گفتار خود را زینت می‌بخشیم.

■ دیدگاه مادّه‌گرایان دربارهٔ معجزات پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام

از لحاظ افراد مادّی و کسانی که به عالم غیب ایمان ندارند، همهٔ عقاید و ایمان مؤمنین به ادیان الاهی و پیغمبران و اولیای خدا غلوّ است؛ چون اینان در حقّ آنها به صفات و اعمال و خصایصی عقیده دارند که شخص مادی، آنها را غلوّ اهل ایمان در حقّ آنها می‌خواند؛ مثلاً از نظر او معجزات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام که مؤمنین معتقدند، همه غلوّ است؛

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

در حالی که از نظر یک مؤمن به خدا و عالم غیب، هیچ‌گونه غلوّی در این عقاید نیست. اینها همه در شأن انسان و حاکی از علوّ مقام اوست. غلوّ این است که مثلاً پیغمبر یا امام را با خدا شریک بدانیم یا خدا را با آنها متّحد بشمارند. و از این قبیل عقاید باطله که علمای اسلام در کتابها نوشتند.

■ دیدگاه منابع تاریخی در مورد معجزات

راجع به کیفیات و بعض معجزاتی که در ارتباط با ولادت آن حضرت (حضرت مهدی علیه‌السلام) واقع شده است، اینکه [فلان نویسنده] می‌گوید منابع تاریخی چیزی به دست نمی‌دهد، باید گفت: مقصودتان از منابع تاریخی چه منابعی است؟ اگر مقصود منابعی باشد که از خوارق عادات، خالص باشد و صرفاً جنبه‌های عادی وقایع و جریانهای متعارف، مثل اصل وقوع ولادت یا مرگ یا حوادث دیگر را ثبت می‌کنند، واضح است که این منابع ـ که به طور فشرده و اختصار می‌نویسند ـ از این وقایع سخنی به میان نمی‌آورند یا کمتر، از این مقوله سخن گفته‌اند. امّا گذشته از اینکه این یک نقص بزرگ علم تاریخ محسوب می‌شود و گذشته از اینکه همین تاریخ‌نویسان در بسیاری از موارد به ملاحظاتی، همین جوانب تاریخی را نیز نقل کرده‌اند، می‌گوییم: این عدم تعرّض تاریخ‌نگار به جوانب یک امر ـ که خود به لحاظ تعصّب عقیدتی یا هر جهت دیگر، نمی‌خواسته است متعرّض آن شود ـ نقلهای دیگران را که با مصادر و مآخذ معتبر در دست است، ضعیف نمی‌سازد.

تاریخ انبیاء مشحون است به خرق عادات و ولادتها و نشو و نماهای غیرعادی. جریان خلقت آدم، ولادت ابراهیم، تولد اسحاق و موسی و یحیی و ولادت عیسی علیهم‌السلام و سخن گفتنش در گهواره، همه حوادث غیرعادی و خرق عادت است.

اگر می‌توانید این وقایع را «تاریخی» نگویید، تفاصیل ولادت امام را هم تاریخی نگویید. اگر آنها وقایع تاریخی است ـ که هست ـ هرچند فلان مورخ هم نقل نکرده باشد، این تفاصیل ولادت امام نیز تاریخی است؛ که ترک نقل آن از سوی تاریخ‌نگارانی که یا مغرض بوده‌اند و یا قصدشان اختصار و امور دیگر بوده است، به جایی صدمه نمی‌زند.

چگونه خبرهای مرسل و بی‌سند و نامشهوری که در کتابهای تاریخ آمده است، تاریخ است و مورد استناد و اعتماد؛ ولی خبرهایی که رجال و افرادی به طور مسند و با ذکر نام

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

روایت‌کنندگان نقل می‌کنند، تاریخ نیست و اعتبار ندارند؟!

به نظر ما این دستهٔ دوم، سزاوارتر به اعتبار و اعتمادند و تاریخ معتبر هم باید به این خبرها، استناد کند. اگر می‌گویید تاریخ آن چیزی است که کشفهای اثری و آثار تاریخی خارجی آن را تأیید نماید، در این صورت، باید بیشتر تواریخ راکنار بگذارید، با اینکه بیشتر آنها مستند و عرفاً مورد اعتماد است.

و اما اینکه نوشته است در بیوگرافی ائمّه علیهم‌السلام ـ که توسط شیعیان نوشته شده ـ داستانهایی شبیه به داستانهای موجود و نوشته‌های صوفیان در مورد مقدّسین آنها بوده است، تشبیه درستی نیست. زیرا خواننده را به این گمان می‌اندازد که این داستانها مثل داستانهای صوفیه ـ که بیشتر، خرافی و دور از منطق و بی‌مستند است ـ می‌باشد. در پاسخ باید گفت: در مقام تشبیه باید این داستانها را به داستان ولادت انبیاء مثل ابراهیم و اسحق و اسمعیل و موسی و عیسی و یحیی علیهم‌السلام تشبیه کرد.

داستانهایی که صوفیه ساخته‌اند، برای این است که سران خود را در ردیف این رجال الاهی قلمداد کنند. و اگر آنها ساختگی و پر از اباطیل است، به صحّت داستانهای مربوط به انبیاء و ائمّه علیهم‌السلام صدمه‌ای نمی‌زند. بالاخره در برابر هر حقّی باطلی و در برابر هر راستی دروغی هست.

به هر صورت، داستانهای ولادت امام (مهدی علیه‌السلام) از بیشتر داستانهایی که در تواریخ آمده است، از جهت مأخذ و مصدر، معتبرتر است.

کتاب تاریخ و تاریخ آن، واقعه‌ای نیست که مربوط به انبیاء و ائمّه و رجال الاهی نباشد و فقط منحصر به سرگذشت پادشاهان و جبّاران و فراعنه و استعبادگران باشد؛ چنان که به عکس هم تاریخ، منحصر به سرگذشت رجال الاهی نیست. هر حادثه و واقعه‌ای که از گذشته در کتاب معتبر و شناخته‌شده‌ای ذکر شده باشد، آن واقعه تاریخ و تاریخی است؛ اگرچه در کتاب طب یا فلسفه باشد و در کتابهای تاریخ نباشد.

■ دربارهٔ فرقه‌های فراوان و کتابهای مِلَل و نِحل

این به اصطلاح فرقه‌ها، چنین موجودیّتی که بتوان از آنها بیشتر از اینکه یک نفر مجهول الهویّه یا مجهول الوجود چنین گفت، موجودیّت ندارند. و اگر بنا باشد به این صورتها

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

اختلاف فِرَق بسازیم، مسئله خیلی دامنه‌دار می‌شود و فرقه‌ها به صدها و هزارها هم می‌رسد. شیخ اعظم مفید و شیخ اکبر طوسی نیز همین‌گونه نظر داده‌اند. شیخ مفید در جلد دوم «الفصول المختارة» این فرقه‌ها را به حکایت نوبختی نام می‌برد و از همه جواب می‌دهد. می‌فرماید: هیچ یک از این فرقه‌ها که یاد کردیم، در زمان ما تا سنهٔ ۳۷۲، کسی غیر از امامیهٔ اثنی عشریه موجود نیست و غیر از حکایت از آنها و اراجیفی که ثابت نیست، در دست نیست.

البتّه این رأیی که به آنها نسبت می‌دهند، اگرچه صاحب مشخصی نداشته باشد، باید حال که مطرح شده است مورد بررسی قرار بگیرد؛ چنان که مفید و طوسی این بررسی‌ها را کرده و بطلان همهٔ این فرقه‌ها غیر از امامیه اثنا عشریه را ثابت و روشن نموده‌اند.

وخلاصه کلام این است که کتابهای ملل و نحل و فِرَق در زمینهٔ تعداد فرق و استقصاء آنها گرفتار مبالغه شده، و به استقصائات آنها که بیشتر مبنی بر تکثیر فِرَق بوده، جز در مورد فِرقی که هم‌اکنون موجود هستند یا تاریخ و مصادر معتبر، موجودیّت آنها را به عنوان یک گروه ثابت می‌کند، نمی‌توان اعتنا نمود و مثلاً رأیی را که از یک نفر در یک نقطه نقل شده و بسا به آن متفرد بوده، یا ثابت بر آن نمانده و مجرّد احتمال ابتدائی بوده، جزء فِرَق به شمار آورد.

■ نقد پاره‌ای از تحلیل‌های مربوط به مهدویّت

نویسنده (نویسندهٔ کتاب مورد نظر) سعی دارد عقیده به مهدویّت و امام دوازدهم را از ریشه و در تمام جلوه‌ها و مظاهر و انواع القاب ـ مثل «المهدی» یا «المنجی» یا هر وصف دیگری که آن حضرت دارد و مسلمین عموماً یا شیعه بالخصوص به آن عقیده دارند ـ در صورت یک جریان تاریخی و سیاسی منهای رابطه آن با عالم غیب بررسی نماید؛ که طبعاً این گونه اظهارنظرها و تحلیلات جلو می‌آید. البتّه افرادی هستند که به این مسائل مثل حوادث طبیعی عالم نظر کرده و براساس یک سلسله فرضیّات یا باورهای به اصطلاح علمی، جهان طبیعت و تحوّلات و رویدادهای گوناگون طبیعی و پیدایش جانداران و بالاخره زمین و ماه و خورشید، همه را با این دید بررسی می‌نمایند. و به چیزی که توجّه نمی‌کنند و حتّی به احتمال آن هم اعتنا نمی‌نمایند، عالم غیب و تأثیر آن در این عالم و خود نساخته بودنِ آن است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

۱۲. آیت الله صافی گلپایگانی در نوشتار یاد شده، «مبانی امامت را در تشیع اصیل و راستین که آیات کریمهٔ قرآن مجید و احادیث بسیار و دلائل عقل پسند، آن را اثبات می‌نماید»، به ترتیب زیر بیان می‌دارد و به یک نکتهٔ مهم تذکّر می‌دهد:

۱) امامت عهدی است الاهی که از سوی خدا، افرادی که شایستگی و صلاحیت عهده‌دار شدن آن را داشته باشند، به این مقام معیّن و منصوب می‌شوند. و این نصب و گزینش الاهی، به وسیلهٔ پیغمبر به مردم اعلام و اعلان می‌شود.

۲) مهم‌ترین شرایط امام، عصمت و اعلمیّت او از همگان است که همه به علم و هدایت و ارشاد او محتاج باشند و او از همه بی‌نیاز باشد؛ همان‌طور که از خلیل‌بن احمد نقل است که راجع به امامت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام گفت: **«احتیاج الکلّ إلیه و استغناؤه عن الکلّ دلیل علی انّه إمام الکلّ.»**

۳) زمین هرگز بدون حجّت و امام باقی نخواهد ماند و هرکس امام زمان خود را نشناسد و بمیرد، به مردن جاهلیّت مرده است.

۴) امامان برحسب نصّ و اعلامات مکرّر و متواتر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوازده نفرند.

۵) امامان همه از اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و با علی علیه‌السلام دوازده نفرند، و کسانی هستند که برحسب احادیث متواتر ثقلین، عِدل قرآن هستند و با قرآن. [آنان]؛ از هم افتراق و تفرّق پیدا نخواهند کرد.

۶) امامان همهٔ مناصب دینی و حکومتی را ـ غیر از نبوّت که به پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ختم شده است ـ دارا هستند و همان طور که در نهج البلاغه، علی علیه‌السلام آنها را توصیف فرموده است، «قوّام الله بر خلق» می‌باشند: **«لایدخل الجنّة إلّا من عرفهم و عرفوه، و لایدخل النّار إلّا من أنکرهم و أنکروه. و هم سفن النجاة و أمان الأمّة من الضلال و الاختلاف.»**

۷) امامان به اسم و اوصاف، به وسیله پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معرّفی شده و بعد از آن هم، هریک از امامان، هم بر امام بلاواسطهٔ بعد از خود و هم به امامان مع‌الواسطه پس از خود تنصیص فرموده‌اند.

نکتهٔ مهمّ

نکتهٔ بسیار مهمّی که توجّه خوانندگان را به آن جلب می‌نماییم، این است که این نظر که در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]

مسائل مختلف، همهٔ عقاید شیعه یا بیشتر و یا حتّی بعض آن، همگام با جریان حوادث به وجود آمده و یا ماهیّتاً به تدریج و تحت تأثیر اوضاع و احوال متکامل گردیده، صحیح نیست؛ چون این عقاید در اساس دعوت اسلام ریشه دارد و مستند به کتاب و سنّت است و از اوّل، شیعه به آن معتقد بوده است؛ که برحسب مآخذ معتبر، از مثل ابان‌بن تغلب ـ که از علمای بزرگ مقبول سنّی و شیعه و از اصحاب برجسته می‌باشد ـ از حقیقت و معنی تشیّع و شیعه سئوال شد. جواب داد:

«شیعه کسی است که اگر تمام صحابه در مسئله‌ای به یک قول متّفق باشند و علی علیه‌السلام مخالف قول آنها باشد، به قول علی علیه‌السلام عمل کرده آن را صحیح و معتبر می‌شناسد. و همچنین اگر همهٔ امّت به قولی اتّفاق نمایند و امام جعفر علیه‌السلام قولش مخالف آنها باشد، اخذ به قول امام صادق می‌نمایند.»

این بیان که حجّت فقط قول معصوم است و ملاک حجّیّت اجماع هم ـ اگر محقّق باشد ـ قول امام است و بس، مفهوم تشیّع است. و این اساس مذهب شیعه و مبنای قول شیعه به چگونگی حجّیّت اجماع است. کسی چیزی بر آن نیفزوده است و مستند آن هم، اخبار متواتره‌ای است که در قدیمی‌ترین جوامع حدیث اهل سنّت، روایت شده و ثابت است.

۱۳. فصلنامهٔ سفینه، در راستای پژوهش‌های منصفانه و بیطرفانه در باب شئون مختلف مطالعات قرآن و حدیث، در این شماره به «نصوص امامت» می‌پردازد. ناگفته پیداست که در حجم محدود یک شماره، به تمام ابعاد گستردهٔ این موضوع نمی‌توان پرداخت؛ ولی امیدواریم که پرداختن به چند عنوان فرعی از آن، فتح بابی برای مطالعات بیشتر باشد. در این مسیر، به دعای خیر حضرت بقیة الله ـ أرواحنا فداه ـ چشم داریم که در فراز و نشیب‌های پیش‌رو، دستمان را بگیرد و در هجوم اندیشه‌های مختلف، پناهگاه و یاورمان باشد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1389.7.26.2.9]